



ادبیات تطبیقی، سعی در یافتن مرزهای مشترک یا تأثیر و تأثر آثار ادبی از یکدیگر دارد. گستره چنین اقدامی در نقد تطبیقی بسیار فراگیر است و از مرزهای جغرافیایی محدود می‌گذرد و تمام قاره‌ها و ملت‌ها را زیر بال خود می‌گیرد. یافتن چنین نشانه‌هایی در آثار ادبی - به ویژه آثار فاخر و بنام - مثبت سیال بودن باورها و آداب و رسوم است که تعامل و ارتباط مردمان کشورهای مختلف با فرهنگ‌های متفاوت را نشان می‌دهد.

نمی‌توان از یاد برد که برخی از شباهت‌ها میان اقوام و فرهنگ‌های گوناگون، نشانگر قطعی بده‌بستان میان آنان و تأثیر و تأثرشان از یکدیگر

نیست بلکه حاوی ویژگی‌های طبیعی و یکسان

خواست‌ها و نیازها و آرمان‌های آدمیان است؛ عشق، نمونه‌ای از مرز مشترک در سرشت و

خوی بشری است بدین سبب روایت‌های عاشقانه در بسیاری از موارد شباهت‌هایی

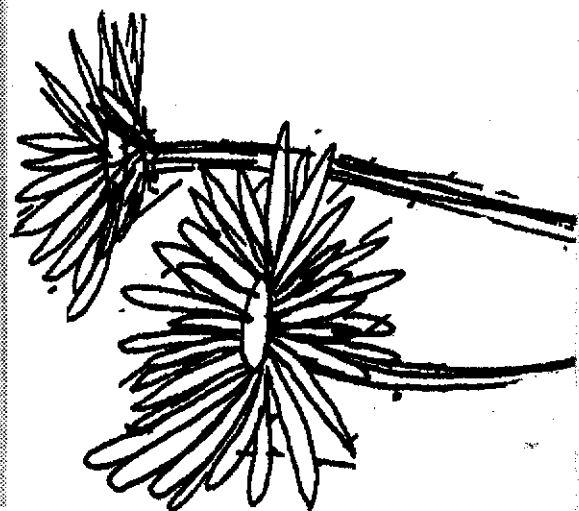
منحصر به فرد و اغواکننده‌ای دارند. «کازم دامغانی ثانی» با عنایت به نقد تطبیقی در

ادبیات، با چنین رویکردی اما بدون نتیجه‌گیری قطعی، درصدد برآمده است تا

«ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی را با «تریستان و ایزوت» اثر ژوزف بدیه» با هم

تطبیق کند.

هر دو شرح دلدادگی است؛ یکی در ادبیات فارسی و دیگری در ادبیات فرانسه.



## مقایسه «ویس و رامین»

## و «تریستان و ایزوت»

کازم دامغانی ثانی

رمانتیک «ویس و رامین» که فخرالدین گرگانی در حدود سال ۴۴۶ هجری، درست یک قرن پیش از تاریخ منظومه «برول» - قدیم‌ترین اثر موجود از داستان «تریستان و ایزوت» که سه هزار مصرع از آن باقی است و قسمت اول آن افتاده است - از روی متن پهلوی به نظم درآورده است، شباهت‌های بسیار یافته و گاهی پنداشته‌اند، میان این دو داستان ارتباطی هست.<sup>(۱)</sup>

شباهت میان این دو داستان، انکارپذیر نیست. طرح اصلی داستان، در هر دو منظومه «تریستان و ویس و رامین» و «منظومه تریستان و ایزوت» برول که ژوزف بدیه، بعدها با توجه به اثر او و آثار داستان‌سرایان دیگری چون: توماس، ایلهارت و گوتفرد<sup>(۲)</sup> به آفرینش «تریستان و ایزوت» منشور خود دست یازدیده است - یکی است: شاهی سالخورده، در «تریستان و ایزوت»، مارک شاه و در «ویس و رامین»، موبد منیکان -، خویشاوندی جوان و پهلوان که دل به عشق همسر شاه سپرده است - تریستان و رامین -، دلبر جوان شاه - ایزوت و ویس - که پیوند ناشویی با او بسته است، اما عروس جوان و پهلوان دل به یکدیگر داده‌اند. دنباله داستان، در هر دو منظومه، بیان

بی‌تردید، هر کس رمانس منشور «تریستان و ایزوت» اثر ژوزف بدیه از ادبیات فرانسه را بخواند و با ادبیات کلاسیک ایران هم آشنا باشد، به راحتی شباهت‌های آشکار این داستان را با «ویس و رامین» درمی‌یابد. شباهت‌هایی که به گفته مرحوم پرویز ناتل خانلری، مترجم این کتاب، «انکارناپذیر است». همان‌گونه که هانری ماسه؛ خاورشناس معروف فرانسوی، عنوان خطابه‌ای را که درباره منظومه «ویس و رامین» در پاریس ایراد کرده بود، «تریستان و ایزوت در ایران» قرار داده بود.<sup>(۳)</sup>

بی‌آن که در پی اثبات این باشیم که «تریستان و ایزوت» مثلاً: مانند «کوهولین»<sup>(۴)</sup> اثر ویلیام باتلریتز، شاعر و درام‌نویس بزرگ ایرلندی که برگرفته از اصل روایت ایرانی «رستم و سهراب» است، از اصل «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی اخذ شده یا خیر، برآنیم که شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر ارزشمند و ارجمند ادبیات جهانی را بنمایانیم و اثبات یا نفی یکی بودن اصل و ریشه هر دو داستان را، به محققان دیگر و البته بزرگ‌و امی‌گذاریم.

برخی از خاورشناسان و ادیبان ایرانی، میان داستان «تریستان و ایزوت» و داستان عاشقانه و

رنج‌هایی است که این دو دل‌داده در عشق برده‌اند. و... های نهانی و فراق‌های پیاپی، غیرت شاه و قصد سیاست عاشقان و گریز ایشان، در دو داستان به هم مانند است.

بعضی از کسان دیگر را که در این داستان‌ها شرکت دارند نیز می‌توان با هم سنجید؛ از آن جمله: دایه ویس با خدمتکار ایزوت (انژی‌بن) که زن است و خادم او (پری‌نیس) که مرد است و «گل» که در «گوراب» با رامین عروسی می‌کند، با «ایزوت سپیددست» که هنگام هجران دو دل‌داده در «برتانی» به عقد ترستان درمی‌آید.

مجلس سوگند خوردن ایزوت به آهن تفته نیز به مجلسی شبیه است که شاه موبد می‌آراید تا ویس را، به آتش سوگند بدهد.<sup>(۵)</sup> سوگند به آتش، در واقع همان «ورگرم» است که در ادبیات داستانی منظوم ما- در شاهنامه به طور مثال- سابقه داشته است. متهم برای اثبات بی‌گناهی خود، می‌بایست از آتش عبور می‌کرده است. کاری که سیاوش در شاهنامه آن را انجام می‌دهد، ولی ویس از انجام آن سر باز می‌زند.

داستان «ترستان و ایزوت» نمونه یکی از انواع ادبی است که در قرن دوازدهم میلادی (معادل قرن ششم هجری)، در ادبیات فرانسه به وجود آمد و این نوع را «زمان برتانیایی» می‌خوانند. این نوع ادبی- که حماسه یارزم نام‌درباری است- یادگار دوره ملوک الطوائفی شمرده می‌شود که در جنوب انگلستان و ایرلند و شمال فرانسه فرمانروایی می‌کردند.

کار رامشگرانی که از مردم برتانی بودند، در دربار این امیران، خاصه در انگلستان رواجی داشت. نغمه‌ها و سرودهای ایشان بسیار دل‌پسند می‌افتاد و شعرهایی که با این نغمه‌ها هماهنگ می‌شد، به زبان فرانسوی بود. داستان منظوم «ترستان و ایزوت» از این سلسله داستان‌هاست که شهرت و رواج فراوان یافته بود. چندین شاعر، آن را به زبان فرانسه سرودند و در انگلیس و آلمان هم ترجمه و تقلید شد.<sup>(۶)</sup>

متنی که ما به مقایسه آن با منظومه «ویس و رامین» پرداخته ایم، اثر ژوزف بدیه؛ ادیب و نویسنده معاصر و عضو فرهنگستان فرانسه است. این نویسنده، مجموع روایاتی را که به زبان مختلف از این داستان باقی است، روی هم ریخته و گسستگی و افتادگی‌های داستان را با این مقابله و مقایسه، بند و پیوند داده و کتاب را به نثر، با مراعات اسلوب انشای قدیم، از نو پرداخته است.<sup>(۷)</sup>

اینک به اختلاف‌های موجود در این دو داستان می‌پردازیم. چنان‌که در بالا آمد، رمانس «ژوزف بدیه» از مقابله و مقایسه منظومه‌های مختلف، به

«ای سروران من! آیا می‌خواهید که داستان دلکشی از عشق و مرگ بشنوید؟ این داستان، سرگذشت ترستان و شهبانو ایزوت است. بشنوید که چگونه این دو دل‌داده، در مرگ و شادی، یکدیگر را دوست داشتند و سپس هر دو یک روز، این از غم آن و آن از درد این، زندگی را بدرود گفتند.»<sup>(۱۱)</sup>

این دو آغاز متفاوت، نشانگر اولین تفاوت اساسی و آشکار این دو اثر است؛ یعنی در «ویس و رامین» با اثری عاشقانه روبه‌رو هستیم که جنبه بزمی آن بر جنبه رزمی، غلبه تام و تمام دارد و اگر در طول داستان، از جنگ سخنی به میان می‌آید، خیلی سطحی و گذراست و بیشتر نتیجه جنگ است که مهم است و بیان می‌شود، نه به تصویر کشیدن صحنه‌های جنگ و گریز و ذکر خون و خون‌ریزی و چکاچک شمشیرها و برخورد سنان‌ها و سپرها. و اگر از ابزار و آلات جنگی نام برده می‌شود، حد همین است سخندانی را.

به قول و گفته «برتلس»: پدیدار شدن «ویس و رامین»، لحظه چرخشی در تاریخ شعر، داستانی فارسی است. حماسه پهلوانی از گونه شاهنامه، دیگر نمی‌توانست پدیدار شود و شعر رمانتیک که از تأثیر سنت‌های کهن رها شده بود، گام در راهی دیگر نهاد. از این رو، فخرالدین گرجانی به راستی جایی نمایان در تاریخ ادبیات فارسی دارد.<sup>(۱۲)</sup>

در میان پهلوانان شاهنامه هم خیانتکار و نیرنگ باز هست؛ اما بیشترشان، پیش از همه «نکوکار» زاده شده یا نیک اندیش بوده‌اند. فخرالدین گرجانی نخواست چنین قهرمانانی [ارایه] بدهد. منظومه او، گونه‌ای «تاریخچه جنجالی» است. او فرمانروایان را بن نقاب همایونی و همچون مردمی نشان می‌دهد که شایسته و سزاوار بزرگداشت و احترام نیستند. یکسره روشن است که منظومه، از دیدگاه مردی سروده شده که روحیه‌ای دشمنانه با دژ و درگاه فتودالی داشته است. گرجانی، ضروری نمی‌داند، از لحن «نکوی اشرافی» پیروی کند. به اندیشه

[برتلس] حتی بازگویی فشرده درونمایه منظومه، توانست شایستگی هنری، چالاک‌ی و تندی سیر رخدادها و زیشخندی را که یادآور تمسخر «بوکاجو» دکامرون است، نشان دهد. تصادفی است که استاد بزرگ سخنوری، نظامی، در قاجحه‌آمیزترین منظومه زیبای خود، خسرو و شیرین، از تأثیر وی بر کنار نبوده است.<sup>(۱۳)</sup>

«ترستان و ایزوت»، اما با براعت استهلالی که بر پیشانی دارد، از پایان تراژیک اثر خبر می‌دهد و به ما متذکر می‌شود که با اثری نه تنها عاشقانه، بلکه پهلوانانه نیز رو به‌رو هستیم و این اثر، از «ویس و رامین» رزمی تر است.

## فضای زن سالارانه در ویس و

### رامین و جو مرد سالارانه در

### «ترستان و ایزوت» است که آن

### برمی‌گردد به این‌که، زمان وقوع

### داستان «ویس و رامین» روزگاری

### بس قدیم‌تر از زمان «ترستان و

### ایزوت» است و این داستان، قدمت

### بیشتری دارد.

زبان‌های گوناگون به دست آمده است، حال آن‌که داستان «ویس و رامین» به زبان پهلوی بوده و به گفته مرحوم فروزان فر: «ظاهراً اولین ترجمه آن به دست فخرالدین [اسعد گرجانی] صورت گرفته و... سبب این‌که گذشتگان به ترجمه آن نپرداخته‌اند، منافات و مبیانت آن با اصول اخلاقی و قوانین دینی بوده است، زیرا این داستان اگرچه شیرین و دلپذیر است، زیاده مطابق عفت و پاکدامنی تنظیم نشده است»<sup>(۸)</sup>

منظومه «ویس و رامین»، جدای از ستایش‌یزدان و و خشور پاکش، محمد مصطفی (ص) و ابوطالب طغرل بک سلجوقی و خواجه ابونصر و عمید ابوالفتح مظفر (حاکم اصفهان و مشوق فخرالدین گرجانی)، با این بیت آغاز می‌شود:

نوشته یافتم اندر سمرها

زگفت راویان اندر خبرها<sup>(۹)</sup>

و پس از آن شاعر، بی هیچ مقدمه‌ای، داستان خود را می‌آغازد، بنابراین، از حماسه فاصله می‌گیرد، اگرچه به گفته یان ریپکا؛ محقق و مستشرق معروف: «شعر ویس و رامین در سده‌های دوازده و سیزده میلادی به زبان گرجی انتقال یافته و ظاهراً به عنوان داستان حماسی گرجیان از دل پسندی فراوانی در میان مردم برخوردار شده است»<sup>(۱۰)</sup>

«ترستان و ایزوت» به خلاف «ویس و رامین» با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در اصطلاح اهل ادب، به آن «براعت استهلال» اطلاق می‌گردد:

حماسه‌ها، در پایان تاریخ خود، سرانجام در هر کشوری به «رمانس» تبدیل می‌شوند و رمانس را حد واسط حماسه و داستان می‌توان دانست و در حقیقت، رمانس‌های منشور، بعدها، در تکامل خود به رمان تبدیل شده‌اند. (۱۲) به این ترتیب، می‌توان هر دو اثر را، رمانس هم به شمار آورد، با این تفاوت که یکی به نظم است و دیگری به نثر. از همین آغاز، اختلاف اصلی این دو داستان آشکار می‌شود و آن، پایان و سرانجام داستان است: عشق «تریستان و ایزوت» به مرگ دو عاشق می‌انجامد و از همان اول، پیوند عشق و مرگ نموده می‌آید، حال آن که در «ویس و رامین»، داستان در اصل ماجرا - بدون در نظر گرفتن سرگذشت اخلاف آنان - با وصل و خوشبختی و زندگانی دراز دو دل‌داده به سرانجام می‌رسد.

کننده نیست، بر می‌گردد به لحن «غیرنکویی» که گوینده، انتخاب کرده است که قبلاً درباره آن توضیح داده شد.

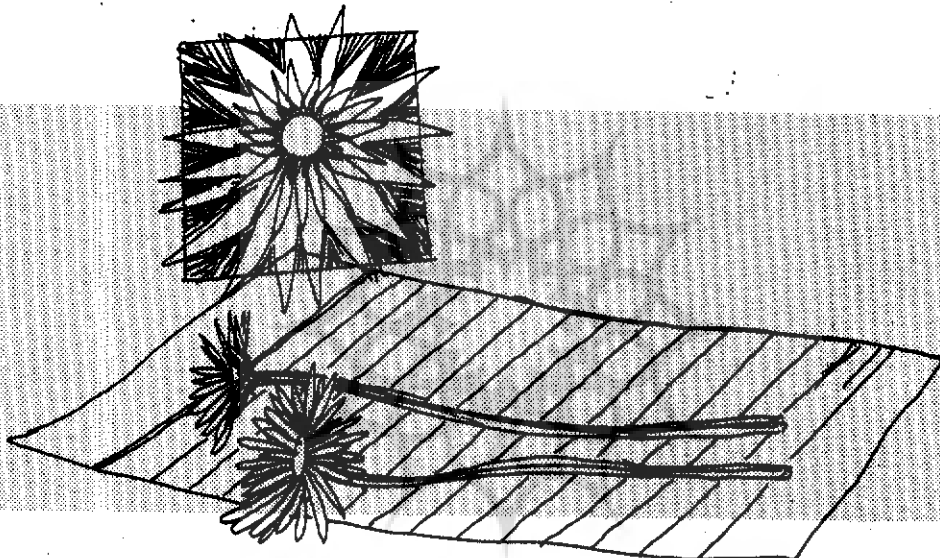
تفاوت اساسی دیگر، در شخصیت پردازی قهرمان‌های دو داستان است که به آن می‌پردازیم: رامین، خوب به خودش می‌رسد. در سرگرمی‌های دلاوران مهارت دارد و در راه یابی به دل زیبارویان شکست ناپذیر است؛ اما اگر از نزدیک به او بنگریم، همه این آب طلا، یکباره ناپدید می‌شود.

شاعر، دلاوری او را می‌ستاید، اما یک‌کار به راستی دلاورانه از این قهرمان [جزاشک و ناله‌های سوزناک و رماتییک و حيله‌ها و نیرنگ بازی‌ها] نشان نمی‌دهد. رامین، دل آن را ندارد که با خطر روبه‌رو شود و سرسختانه، حتی از شرکت در

تبرئه نمی‌کند. (۱۶)

تریستان، قبل از آن «مهردارو» را ندانسته بنوشد، هیچ‌گونه رابطه مهرجویانه‌ای با ایزوت برقرار نمی‌کند؛ هر چند از جانب ایزوت، این کشش و خواهش سر می‌زند:

«کشتی، موج‌های ژرف را می‌شکافت و ایزوت را با خود می‌برد، اما هر چه از زمین ایرلند دورتر می‌شد، دختر با اندوهی بیشتر زاری می‌کرد. درخیمه‌ای با خدمتگزار خود «برانژی‌ین» نشسته بود و به یاد کشور خویش می‌گریست. چون تریستان به او نزدیک می‌شد و می‌کوشید با سخنان نرم و شیرین او را دل‌داری دهد، ایزوت بیشتر خشمگین می‌شد و او را از خود می‌راند و دلش از کینه‌انباشته می‌گشت. آن مردم ربا، آن کشنده «مورهولت» آمده بود تا به نیرنگ و فریب او را از



علم

اختلاف اساسی دیگر این دو داستان، آن است که در «تریستان و ایزوت» برای عشق نامشروع زن شوهردار با خویش شوهر، عذری هست و آن، این که عاشقان شربتی جادویی (مهردارو) نوشیده‌اند که به تأثیر آن، زندگانی و مرگشان به هم پیوسته و در این دلدادگی آزاد و مختار نیستند؛ اما در ویس و رامین چنین عذری نیست و اگر وجود دارد، این است که در کودکی با هم پرورده شده‌اند و البته، این بهانه کافی و پذیرفتنی نیست.

به گفته مترجم «تریستان و ایزوت» جناب دکتر پرویز نائل خانلری، در مقدمه کتاب: «همین جبری که در عشق «تریستان و ایزوت» هست، سرگذشت ایشان را گیرنده‌تر و غم‌انگیزتر می‌سازد و سرانجام نیز مرگ، گناه دو دل‌داده را می‌شوید.» (۱۵)

ظاهراً توضیحات فخرالدین اسعد گرگانی هم در ابتدای هر واقعه، بیانگر جبری است که بر سرنوشت قهرمانان منظومه اش سایه افکنده است؛ اما این که این استدلال‌ها و توضیحات‌ها برای ما اقناع

مادر و کشور خود جدا کند. آن‌گاه او را لایق آن هم نداشته بود که برای خود نگاه دارد و اینک مانند طعمه‌ای روی امواج به سوی زمین دشمن (مارک شاه) می‌برد. (۱۷)

پس از این که تریستان در تنهایی به دلجویی ایزوت می‌آید، چون آفتاب سوزان است و هر دو تشنه، ایزوت طلب نوشیدنی می‌کند، پرستار همان صراحی را که مادر ایزوت به «برانژی‌ین» سپرده می‌آورد. ایزوت پس از نوشیدن چند جرعه، جام را به تریستان می‌سپارد تا تهی کند. این جام، شربت عشق و درد و مرگ است. ازین پس، تریستان از خود اراده‌ای ندارد، اما به خلاف رامین خود را سرزنش می‌کند:

«ای خائانی که به من تهمت می‌زدید که به مملکت مارک شاه چشم دارم، من از این نیز فرومایه‌ترم... ای دایی عزیز! که مرا در یتیمی، پیش از آن که بدانی فرزند خواهرت «سپیدگل» هستم، دوست داشتی. تو که مراد را آغوش گرفته به سوی زورق بی‌بادبان و پارو می‌پردی و برحالم

جنگ - سرگرمی رزمی همه بزرگان آن دوران سر باز می‌زند. همه چستی و چالاک‌اش در این نکته جلوه می‌کند که از دیوار بلندی به هنگام فرار بالا برود یا یا کمند از پنجره پایین بیاید. رامین، نمونه نادرستی کلاسیک است. او پیاپی سوگندهای گوناگون می‌خورد و می‌توان گفت که هر بار در همان دم، سوگندش را می‌شکند و در این میان، نه این که ناراحتی و عذاب وجدان ندارد، بلکه می‌نماید که از کرده اش، سربلند هم هست.

می‌نماید که او نیز نمی‌تواند پاسخگوی کردار خویش باشد، همان سان که تریستان - شوالیه دلاور - پس از آن که «مهرگیا» را به او خوراندند، نمی‌توانست پاسخگوی کارهایش باشد، اما خواننده، پس از رفتار رامین، بی‌اختیار در صداقت احساساتش بدگمان می‌شود. «عشق شوالیه گونه» و «وفاداری تا دم مرگ» حتی در اندیشه رامین هم نیست. در بهترین صورت، او پیرو نفس خشن شهوانی است که کارهایی که در راه آن انجام می‌گیرد، به هیچ روی، آن را توجیه و

می گریستی، ایزوت زن تو است و من چاکر تو.  
ایزوت زن تو است و من فرزند تو...» (۱۸)

«برائزی بن» خدمتکار ایزوت، نیز از این که در امانتداری قصور کرده است، خود را سرزنش می کند و شایسته مجازات می بیند. هنگامی که تریستان در روز سوم، بالاخره تاب نمی آورد و به دیدار ایزوت می رود و برای نخستین بار، آن دو لذت عشق را می چشند، او این گونه فریاد می آورد: «ای سیه بختان! درنگ کنید و اگر هنوز می توانید از این راه برگردید؛ اما این راه، بازگشتن ندارد. شراب آمیخته به دارو در شما اثر کرده است. ای ایزوت! مهربارویی را که مادرت به من سپرده بود، تنها مارک شاه می بایست با تو بنوشد. اما اهریمن بر ما هر سه دست یافت و جام را شما تهی کردید. دوستان من! به کفاره قصوری که در حفظ آن دارو کردم، تن و جانم را به شما می سپارم، زیرا گناه از من بود که شما در آن جام شوم، عشق و مرگ را نوشیدید.» (۱۹)

معادل دایه ویس، که در منظومه گرگانی نامی ندارد، دو شخصیت: خدمتکار ایزوت، «برائزی بن» و خادم او «پری نیس» و «فادار سپیدرو» هستند که تفاوتشان کاملاً مشهود و آشکار است. همچنین، تفاوت مادر ایزوت با مادر ویس، شهرو.

می توان گفت که ویس هم از دل داده خود، رامین، دست کمی نداشت و کاملاً شایسته اوست. در آغاز که دایه به وسوسه او آغازید، هنوز گونه ای حس در ستکاری برایش بیگانه بود، اما پس از گام نهادن در راه نادرستی و کاستی، همه هم خود را یکسره به آن کار می دهد. دروغ و دروغویی این زن، هیچ حد و مرزی نمی شناسد. او می تواند از هر وضعی خودش را برهاند و نیز بی شرمانه، وعده و عهد خود را همانند رامین زیر پا بگذارد. وی با همه بوالهوس بودنش، ترسو است و می کوشد نیرنگ های خود را نه از شرم و آزر، بلکه از ترس پیامدهایش پنهان کند. (۲۰)

تفاوتی که ایزوت را از ویس دلپذیرتر می کند، این است که ایزوت از همان ابتدا به تریستان عشق می ورزد و بعد از نوشیدن «مهر دارو» هم که دیگر اختیاری از خود ندارد و نمی تواند در برابر این عشق ناگزیر مقاومت و ایستادگی کند، در عشق تراژیک خود ثابت قدم است چون ویس نیست که به سفارش مادر، همسر برادرش، و پرو شود، و به اصرار دایه، شاه موبد را به عنوان همسری قابل ستایش بپذیرد و از عشق و پرو چشم پویشد و دوباره به اصرار و ایلام دایه، گرفتار عشق اهریمنی رامین گردد.

ایزوت، همچنین از ویس چاره اندیش تر و مدبرتر است. آنگاه که مارک شاه را برافروخته و

## **\*عشق «تریستان و ایزوت» به مرگ دو عاشق می انجامد و از همان اول، پیوند عشق و مرگ نموده می آید، حال آن که در «ویس و رامین»، داستان در اصل ماجرا - بدون در نظر گرفتن سرگذشت اخلاف آنان - با وصل و خوشبختی و زندگانی دراز دو دل داده به سر انجام می رسد.**

خشمگین می بیند، از علت خشم او می پرسد، شاه طفره می رود، اما شهربانو می گوید:

«شاه! هرکس حق دارد که اندیشه خود را بگوید، اما من هم حق دارم که بدانم بر من چه بهتانی بسته اند» (۲۱) و شاه حقیقت را به او می گوید و دعوی بدگویان را با او در میان می گذارد که او باید با سوگند و آزمایش آهن تفته، پاکدامنی خود را اثبات کند. ایزوت به خود می لرزد، اما دورانیشانه ده روز مهلت می خواهد.

او از شاه می خواهد که تا روز موعود، «آرتور شاه»، «اسقف گون»، «ژیرفله» و «که» را دعوت کند تا به «شنزار سفید» در کنار رودی در سر حد مملکت او و آرتور شاه بیایند و هنگامی که فرستادگان مارک شاه، نزد آرتور شاه می شتافتند، ایزوت هم نهانی، خادم خود «پری نیس» و فادار سپیدرو را نزد تریستان می فرستد و او را از آنچه روی داده است و از جایگاه و ساعت آن گاه می کند.

در روز دآوری، مارک شاه و ایزوت و امیران «کورتوای» سواره تا شن زار سفید می روند و به شکوه تمام به کنار رود می رسند و سرداران آرتور شاه که در کناره دیگر گرد آمده اند، با درفش های درخشان خویش به ایشان سلام می کنند. در جلو ایشان، در کنار ساحل، زایری سیه روز در پلاسی نشسته است و کشکول چوبین خود را پیش آورده و با آوازی ضعیف صدقه می خواهد.

زورق های «کورتوای» پاروزنان پیش می آیند و

چون به کناره، نزدیک می شوند، ایزوت از سردارانی که گرد او هستند، می پرسد که چگونه می تواند به زمین برسد، بی آنکه که جامه بلندش به لای و لجن بیالاید و گذر دهنده ای را به مدد می طلبد. زایر زار و نزار که کسی جز تریستان نیست، شهبانو را در آغوش می گیرد و طبق نجوای در گوشه او، به شن زار که می رسد، خود را به زمین می اندازد. شهبانو ایزوت نمی گذارد کسی آسیبی به او برساند و از خدا یاری می خواهد و تمام زر و زیور خود را به گدایان می بخشد و یک تا پیراهن بی آستین، با پای برهنه به سوی دو شاه می رود و نزدیک باز مانده جسد شهیدان، به استخوان این شهیدان و تمام جسدهای شهیدان دیگر جهان سوگند یاد می کند که هرگز مردی جز مارک شاه و این زایر سیه روز او را در برنگرفته است و لرزان و رنگ باخته به آتشدان نزدیک می شود و در سکوت دیگران، آهن سرخ را در دست می گیرد و نه قدم می رود. سپس آن را به زمین می اندازد و بازوان را صلیب وار برهم می نهد و پیش می آورد و همه می بینند که گوشت دستش از آلودگی که بر درخت است، شاداب تر است و غریو شادی و ستایش خداوند از تمام سینه ها بر می خیزد. (۲۲)

ویس در پاسخ موبد منیکان که می گوید:

بدین پیمان توانی خورد سوگند

که رامین را نبودش با تو پیوند (۲۳)

چنین پاسخ می دهد:

چرا ترسم ز ناکرده تباهی

به سوگندان نمایم بی گناهی (۲۴)

همین که از میدان، آتش شاه سر بر می آورد و شعله می کشد، ویس و رامین آن را می بینند که یازان به سوی پروین آسمان است. به عکس ایزوت که خود چاره اندیشی می کند، ویس از رامین می خواهد مشکلی را که شاه برایشان فراهم ساخته، حل کند:

همان گه ویس در رامین نگه کرد

مر او را گفت بنگر حل این مرد

که آتش چون بلند افروخت ما را

بدین آتش بخواهد سوخت ما را

مرا گوید به آتش بر گذر کن

جهان را از تن پاکت خبر کن

بیا تا پیش از این کومان بخواند

ورا این راستی در دل بماند (۲۵)

و چون از رامین کاری بر نمی آید، دست به دامن دایه می شود:

تو چاره دانی و نیرنگ بازی

نگر در کار ما چاره چه سازی؟

جوابش داد رنگ آمیز دایه

بگفتا نیست کاری خوار مایه

مگر ما اراده دادار یاری  
برافروزد چراغ بختیاری  
کنون افتاد کار ایدر مپاید  
کجا من می روم با من بیاید  
فراوان زر و گوهر برگرفتند  
پس آن گه هر سه در گرمابه زفتند  
رهی از گلخن اندر بوستان بود  
چنان راهی که از هر کس نهان بود  
بدان ره هر سه اندر باغ رفتند  
زموید با دلی پرداغ رفتند  
سبک بر رفت رامین روی دیوار  
فروهشت از سر دیوار، دستار  
به چاره بر کشید آن هر دوان را  
به دیگر سو فروهشت این و آن را  
چو دیوان چهره از مردم نهفتند  
به آیین زنان هر سه برفتند<sup>(۲۴)</sup>

گزینش واژگان و ترکیب‌هایی که از جانب شاعر صورت می‌گیرد و اعمالی را که به آنان نسبت می‌دهد، ویس و رامین و دایه را قهرمان‌هایی موجه و قابل ستایش و دلسوزی، چون ایزوت و ترستان و پری نیس نمی‌سازد. صفت «نیرنگ بازی» را که ویس به دایه نسبت می‌دهد، مقایسه کنید با صفت «وفادار سپیدرو» که ژوزف بدیه برای پری نیس، خادم ایزوت، می‌آورد. همچنین است ترکیب‌های «جواب رنگ آمیز» دایه، «آیین زنان» و «واژه «دیوان» که بار منفی دارند و باعث همذات‌پنداری خواننده با قهرمانان داستان نمی‌گردند.

اعمالی که از این سه تن، در همین چند بیت سر می‌زند، به حکم مشت نمونه خروار، تفاوت آنان را با شخصیت‌های معادل‌شان در رمانس ترستان و ایزوت آشکار می‌سازد: ایزوت، داوری با آهن تفته را می‌پذیرد و ویس، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. ترستان به یاری ایزوت برمی‌خیزد و به سوی خطر می‌رود و رامین با خفت و خواری، مخفیانه با ویس و در جایی دیگر بی ویس از مهلکه می‌گریزد. ایزوت هر چه زر و زیور و جامه و سریند پرنیان و حریر و پیراهن و کفش گوهر نشان دارد، به گدایان می‌بخشد، حال آن که ویس و رامین و دایه به خزانه شاه دستبرد زده و راه گرمابه درپیش می‌گیرند و می‌گریزند.

رفتن ترستان به «برتانی» با رفتن رامین به «گوراب» و ازدواج آن دو با «ایزوت سپید دست» و «گل» اگر چه در کلیت شبیه به هم می‌نماید، اما در جزئیات با یکدیگر متفاوتند. انگیزه ترستان و رامین از این هجرت متفاوت است. ترستان، گمان می‌برد که مارک شاه، ایزوت را بخشیده و آنان با همدیگر خوشبخت هستند و ایزوت، او را به فراموشی سپرده است. در مقابل، رامین برای رهایی از سرزنش دیگران و گریز از عشقی که برایش تنگ و سرکشگی آورده، مرور را ترک می‌کند و به خلاف

تمنای ویس به «گوراب» می‌رود و عشق او را به فراموشی می‌سپارد و با «گل» ازدواج می‌کند و اگر چندی بعد پشیمان می‌شود، پس از سیراب شدن از وجود معشوق است:

چو رامین چندگه با گل پیوست  
شد از پیوند او هم سیر و هم مست<sup>(۲۷)</sup>

ترستان، اما، همان شب زفاف، با دیدن انگشتری زمره نگین خود که ایزوت زرین موی به او داده، پشیمان می‌شود و پی به اشتباه خود می‌برد و با «ایزوت سپید دست» هم بستر نمی‌شود.

نکته‌ای دیگر که این دو داستان را از یکدیگر متمایز می‌سازد، فضای زن سالارانه در ویس و رامین و جو مرد سالارانه در «ترستان و ایزوت» است که آن برمی‌گردد به این که، زمان وقوع داستان «ویس و رامین» روزگاری بس قدیم تر از زمان «ترستان و ایزوت» است و این داستان، قدمت بیشتری دارد.

در رمانس «ترستان و ایزوت» اگر چه شخصیت‌های زن، فعال و درگیر ماجرا هستند؛ اما داستان، شرح دلآوری‌ها و جنگ‌ها و ماجراهایی است که ترستان آنها را پشت سر می‌گذارد. در مقابل، مردان منظمه «ویس و رامین» بسیا منفعل هستند و جز عجز و زاری و لابه کاری از آنها سر نمی‌زند و صحنه‌های دلآوری‌ها و جنگاوری‌های آنان به تصویر در نمی‌آید. تصمیم‌گیرنده‌ها در ازدواج و امور مهم زنان هستند و مردان بازیچه دست زنان: شهر و، از ویس می‌خواهد که با ویرو ازدواج کند. جز نامی تنها، نشانی از قارن - پدر ویس - نیست. مادر موید، به راحتی شاه را به جنگ ویر و تحریک می‌کند و به کاری که می‌خواهد، وامی دارد. دایه و ویس هم به هر کاری که دوست دارند، دست می‌یازند و کاری از موید و زرد - برادر شاه موید - و ویرو ساخته نیست. آنها همیشه گرفتار خدعه و نیرنگ بازی‌های ویس و دایه هستند.

#### پای نوشت:

- ۱- ر. ک. ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، مقدمه مترجم، ص ۱۲.
- ۲- کوهولین، ویلیام باتلریتز، مقدمه مترجم، ص ۳.
- ۳- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، مقدمه مترجم، ص ۱۱ و ۱۰.
- ۴- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، ص ۲۸۱.
- ۵- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، مقدمه مترجم، ص ۱۲ و ۱۳.
- ۶- همان، ص ۱۰.
- ۷- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، مقدمه مترجم، ص ۱۱.
- ۸- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۲۷۱.

- ۹- ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۲۸.
- ۱۰- تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا و...، ص ۲۷۹.
- ۱۱- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، ص ۱۷.
- ۱۲- تاریخ ادبیات فارسی (از فردوسی تا عهد سلجوقی)، برتلس، ص ۷۲.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- انواع ادبی، سیروس شمیسا، ص ۱۱۱.
- ۱۵- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، مقدمه مترجم، ص ۱۳.
- ۱۶- تاریخ ادبیات فارسی (از فردوسی تا عهد سلجوقی)، برتلس، ص ۷۰.
- ۱۷- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، ص ۶۸.
- ۱۸- همان، ص ۷۰.
- ۱۹- همان، ص ۷۲ و ۷۳.
- ۲۰- تاریخ ادبیات فارسی (از فردوسی تا عهد سلجوقی)، برتلس، ص ۷۱.
- ۲۱- ترستان و ایزوت، ژوزف بدیه، ص ۱۷۴.
- ۲۲- ر. ک. ترستان و ایزوت، صص ۱۸۰-۱۷۵.
- ۲۳- ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۱۹۴.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- همان ص ۱۹۶ و ۱۹۷.
- ۲۶- همان، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
- ۲۷- ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۲.

#### منابع:

- ۱- باتلریتز، ویلیام، کوهولین، ترجمه مسعود فرزاد، چاپ اول ۱۳۵۴، شیراز.
- ۲- بدیه، ژوزف، ترستان و ایزوت، ترجمه پرویز نائل خانلری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم ۱۳۴۳، تهران.
- ۳- برتلس، یوگنی ادواردویچ: تاریخ ادبیات فارسی (از فردوسی تا عهد سلجوقی)، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، چاپ اول ۱۳۷۵، تهران.
- ۴- ریپکا، یان و دیگران: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتمبرگ و جاویدان خرد، چاپ اول ۱۳۷۰، تهران.
- ۵- شمیسا، سیروس: انواع ادبی، انتشارات فردوس، چاپ دوم ۱۳۷۳، تهران.
- ۶- فروزان فر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم ۱۳۶۹، تهران.
- ۷- گرگانی، فخرالدین اسعد: ویس و رامین، به تصحیح مجتبی مینوی، کتابفروشی بروخیم و پسران، ۱۳۳۸، تهران.